

صلح تحبیلی فئه باغیبه

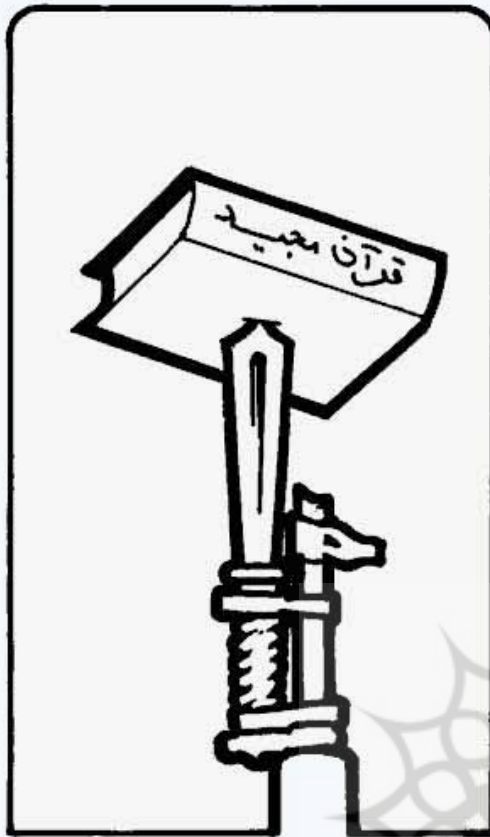
تکیه بر آن به گمان خود ایران را محکوم کرده‌اند، آن دو موضوع عبارتند از:

۱- ایران به حکم اینکه، اصرار بر ادامه جنگ دارد، مشمول حکم فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلواالتی تبغی حتی تفسی الی امرالله (۱) می‌باشد، از این جهت بر همه مسلمانان جهان لازم است روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را با این نظام قطع کنند.

۲- زمامداران ایران «باغی» و «ظالم» و «مفسد فی الارض» و «محارب» با خدا و

(۱) اگر یکی از متخاصمان قصد تجاوز نماید، با متجاوز نبرد کنید تا به حکم خدا گردن نهد. سوره حجرات آیه ۹.

همگی با جنایات نظام عفلقی بغداد، آغازگر جنگ و سرداربنداری قادیسیه، و مخالفتهای آن با قوانین اسلامی و مقررات بین المللی آشنا هستیم، چیزی که باید به صورت عالمانه با آن برخورد کرد مسأله قطعنامه کنگره به اصطلاح «اسلامی ملی» بغداد است که در تاریخ ۲-۵ شعبان ۱۴۰۵ برابر با ۲۲-۲۵ نیسان ۱۹۸۵ در «دارالسلام» (بغداد) تشکیل گردید و طبق نشریه کنگره، متجاوز از سیصد تن در آن شرکت کرده و قطعنامه ای در یازده ماده صادر نمودند، و آنچه که الآن برای ما مهم است دو موضوع است که امضاء کنندگان قطعنامه با



پیامبر (ص) و مسلمانان می‌باشند و از این به بعد باید آنان را «فته باغیه» نام نهاد (۱).
این دو موضوع را از نظر اصول فقه اسلام و قرآن تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

♦♦♦♦

واژه‌های جهاد و دفاع و صلح

در میان واژه‌های فقه نظامی اسلام که برای خود باب و فصلی خاص دارند، الفاظ: جهاد و دفاع و صلح است و آوای هر یک دلپذیر و روح انگیزتر و برای عاشقان و دلباختگان شهادت در راه خدا بسیار روح بخش و مسرت آفرین است، هر چند برای مادیها و ماده پرستان و به تعبیر قرآن اخلد الی الارض (۲) سنگین و وحشت‌زا است.

جهاد موقعی است که طاغوتیان زمان، از گسترش اسلام از طریق تبلیغ و ترویج جلوگیری نموده و در برابر انتشار منطقی اسلام، حاجز و مانعی پدید بیاورند. این جا است که دلسوختگان و عاشقان راه خدا، برای شکستن موانع و برافکندن هر نوع حاجز و عائق، دست به سلاح برده و گام به پیش می‌نهند و راه را برای تبلیغ مبلغان و آگاهان صاف و هموار می‌سازند.

از ظریف کاریهای تشریح اسلام این است که در این مورد با کلمه جهاد یعنی سعی و کوشش، تعبیر نموده و به جای دعوت به حرب و قتل به کوشش و سعی در راه اصلاح جامعه

صلح نمایی و فته باغیه

دعوت نموده است، از این جهت نظام اسلام نظام جهاد و سعی و کوشش، در راه اصلاح جامعه و پیاده شدن اهداف الهی است و هرگز اسلام با کسی سرجنگ و ستیز ندارد و اگر کسری‌ها و قیصرها و دیگر طاغوتها بر سر راه اسلام موانعی پدید نمی‌آوردند و راه را برای تبلیغ آئین آسمانی باز و مردم را در گزینش آئین، حرّ و آزاد می‌گذاشتند، هرگز یک حمله

(۱) مقررات المؤتمر الاسلامی الشعبی الشانی

بیغداد نisan / ۱۹۸۵.

(۲) سورة اعراف آیه ۱۷۶

نظامی، از صدر اسلام تا کنون رخ نمی‌داد اما چه می‌توان کرد هرگز قدرت پرستان و هم سوگندان شیطان، دست از شیطنت خود برنداشته و از درخشیدن نور اسلام و بیداری مردم سخت بیم و واهمه داشته و دارند.

دفاع برای خود، قلمرو خاصی دارد و هر موقع، جان و مال و عرض و ناموس و شئون اسلامی مورد هجوم قرار گرفت، بر هر فرد مسلمان لازم است که از آن دفاع کند و شر دشمن را بر خود او باز گرداند.

ولی در این قطعنامه مسأله صلح مطرح است، و امضاء کنندگان قطعنامه از این اصل نورانی اسلام سوء استفاده کرده و اصرار ورزیده‌اند که ایران اسلامی حتماً باید صلح را بپذیرد و از ادامه جنگ با صدام عطفی - که خود آغازگر و فروزنده آن است و هم اکنون خواهان صلح و سازش می‌باشد - خودداری کند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: **فان بقت احدهما علی الاخری فقاتلوا** **اللی تبغی حتی نفیسی الی امرالله**. هر گاه یکی از دو گروه، طغیان ورزید با او بجنگید تا بکشد فرمان خدا باز گردد.

توجیه صلح کمپ دیوید با قرآن و سیره پیامبر (ص)

من وقتی منشور کنگره به اصطلاح اسلامی ملی بغداد را خواندم و از شیوه استدلال حاضران در کنگره که همگی حاملان القاب:

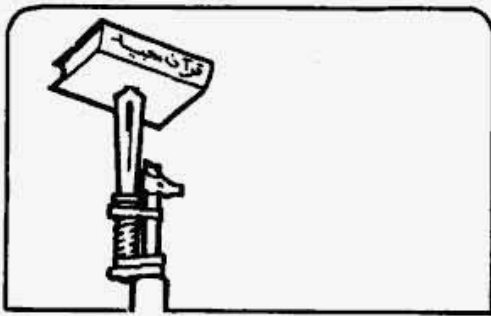
شیخ، سید، مولانا، دکتر، استاد می‌باشند، آگاه شدم به یاد استدلالهای شیخ ازهر عبدالرحمان بیصار در تأیید صلح کمپ دیوید افتادم و با خود گفتم «صدق الله العلی العظیم» که می‌فرماید: **یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا (۱)**.

چون شیخ ازهر هم با آیه صلح و سیره پیامبر با قریش در سرزمین حدیبیه و اینکه انور سادات امام مفترض الطاعه است، استدلال نموده و صلح کمپ دیوید را صلح اسلامی و قرآنی خوانده و مخالفت با سادات را خروج بر امام واجب الطاعه قلمداد می‌کرد.

پیش از آنکه به تحلیل آیه صلح بپردازیم، دو مطلب را خاطر نشان می‌سازیم:

۱- آیا شیخ ازهر عبدالرحمان بیصار و همکار نزدیک او عبدالمنعم النمر وزیر اوقاف مصر به راستی خواستند که حکم صلح مصر و اسرائیل را از قرآن استنباط کنند؟ و بدون پیش داوری و اشارات حاکم واجب الطاعه نظر قرآن را به دست آوردند؟ یا جریبان، درست بر عکس می‌باشد و حاکم مصر پس از آنکه با شیاطین شرق و غرب به توافق رسید، برای توجیه عمل شرم‌آور خود در مقابل ملت مسلمان و پیشگام در جهاد با اسرائیل از روحانیونی که خود، آنان را به ریاست ازهر و اوقاف نصب کرده

(۱) سورة (انعام، آیه ۱۱۲) شیاطین سخنان به ظاهر فریبنده (مزخرف) را به یکدیگر القاء می‌کنند.



صلح با مشرکان است نه با اهل کتاب و نه با غیره.

اگر این مطلب از نظر تفسیر قطعی گردد قطعاً مفاد آیه مربوط به بخشی از زمان حیات رسول خدا (ص) خواهد بود، زیرا در اواخر عمر پیامبر (ص)، حکم خدا تغییر کرد و تمام مسلمانان مأمور شدند که با مشرکان بجنگند و جز پیمان‌هایی که قبلاً بسته بودند و طرف، احترام آن را حفظ کرده بود با مشرکین پیمان نبندند، و پیوسته آیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم مدّ نظر آنان باشد.

و اگر مربوط به اهل کتاب باشد، این موقعی است که طرف نزاع پیرویکی از شرایع رسمی باشد و با درخواست صلح جزو «اهل ذمه» شود و باجگذار حکومت اسلامی گردد در حالی که نه اسرائیل غاصب با قرارداد صلح چنین نظری دارد و نه دولت بعثی عراق به عنوان یک گروه اهل کتاب، صلح نامه را امضاء می‌نماید. بنابراین آیه در قلمروئی بحث

(۱) سوره ۸ (انفال) آیه ۶۱

است، درخواست توجیه کرده و مفتیان اعظم و درباری مصر هم به خاطر جلب رضایت فرعون مصر و حفظ موقعیت اجتماعی خویش دست به چنین استنباطی زدند؟

شکی نیست که جریان از مقوله دوم است، به گواه اینکه اگر سادات خواهان ادامه مبارزه با اسرائیل بود آنان فوراً آیات جهاد را به رخ ملت مصر می‌کشیدند، و سادات را جهادگر قرن معرفی می‌کردند.

۲- نویسنده گان قطعنامه بغداد با توجه به شیوه استدلال شیخ ازهر از توصیف صدام - حسین، به صورت «امام واجب الطاعه» خودداری کردند زیرا این توصیف در باره «سادات» معدوم آنچنان مسخره بود که بعدها این بخش از استدلال از رسانه‌ها حذف گردید تا چه رسد به صدام یعنی حجاج زمان و دشمن اسلام و انسانیت که تاریخ خونبار عراق، نظیر آن را به یاد ندارد.

تحلیل آیات صلح

درخشنده‌ترین و روشن‌ترین آیه صلح، آیه: **وان جنحوا للسلم فاجنح لها (۱)** می‌باشد: اگر به صلح تمایل نشان دادند، تو نیز ای پیامبر به آن تمایل کن.

استدلال با این آیه و نظائر آن بر شرعیت صلح تحمیلی بسان تلاوت **لا اله بدون الا الله** است، زیرا:

اولاً: سیاق آیات حاکی است که آیه **وان جنحوا للسلم فاجنح لها** مربوط به عقد پیمان

صلح تحمیلی و فقه باغی

می‌کند که ارتباطی به صلح مصر با اسرائیل، و ایران با عراق ندارد و در نتیجه استدلال با این آیه بر تحمیل صلح بر ایران، کاملاً بی اساس است.

ثانیاً: آیه بعد، نکته‌ای را یادآور می‌شود و آن اینکه: ممکن است پیشنهاد کننده صلح، هدف پلیدی داشته باشد و بخواهد با عنوان کردن «سازش» از در حيله و خدعه وارد گردد و از فرصت استفاده کرده و نیروهای خود را تقویت کند و بار دیگر آغازگر جنگ گردد چنانکه می‌فرماید:

وان یریدوا ان یخدعوك فان حسبك الله هوالذی ایدك بنصره وبالمؤمنین (۱): اگر بخواهند ترا فریب دهند خدا تو را کافی است، او است که ترا با کمک خود و افراد با ایمان تأیید نمود.

حالا اگر حاکم اسلامی یقین داشته باشد که مسأله صلح جز حيله نظامی، چیز دیگری نیست و دشمن می‌خواهد از آن به عنوان «سکوی پرتاب» بهره بگیرد، و پس از اندی و ضمن تجهیز و ترمیم نیروها، بار دیگر حمله و هجمه، قتل و غارت، تخریب و ویران‌گری را آغاز کند آیا با این علم روشن و افق باز و شناختی که دولت اسلامی از عراق پیمان شکن دارد، باز قرآن او را دعوت به صلح می‌کند؟ یا در این جا دست حاکم اسلامی در گزینش یکی از دو طرف باز است و باید مصالح اسلامی را در نظر بگیرد و اگر بداند که

در این صلح، خطر جدی‌تر و خسارت چندین برابر است، نمی‌تواند مسأله را سهل و آسان بگیرد، و دورنگری و عاقبت اندیشی را از دست بدهد.

در باره صدام هم قضیه درست از این قرار است زیرا وقتی او برای خوابهای خود تعبیر صحیح و درستی نیافت و خود را در تنگنای شکست، و ویرانی عراق، نابودی ارتش، و ورشکستگی اقتصادی کشور دید، فوراً با الهام‌گیری از سردمداران سیاستهای شرق و غرب، مسأله صلح و سازش را مطرح کرد تا خود را از این مخمصه که شکننده شیشه عمر او است رهایی بخشد.

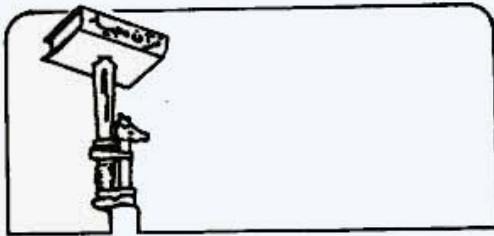
چندی قبل در سمیناری که در خارج ایران تشکیل شده بود، و هیئتی از مصر، در آنجا نیز شرکت داشت، در یک جلسه خصوصی رئیس هیأت، مسأله صلح با صدام را مطرح کرد و گفت چرا شما صلح نمی‌کنید؟

در میان مذاکرات یک مطلب برای او بسیار دلنشین و قانع کننده بود و آن اینکه آیا صلح را دشمن پیشنهاد می‌کند یا دوست؟

گفت: دشمن، گفتیم همین کافی است که این صلح، یک صلح واقعی و یک تزئینات بخش و آرامش آفرین در منطقه نباشد.

در ننگین بودن این صلح همین کافی است

(۱) سوره ۸ (انفال) آیه ۶۲



تَلَقُّنَا إِلَى نَاعِقِ نَعَقِ اَنْ اجِيبَ اَهْلَ وَاَنْ تُرِكَ
ذَلْ (۲):

«درخواست آتش بس و ارجاع امر به حکمین، تظاهر به ایمان ولی درون آن اعمال عداوت است، آغاز آن رحمت و آرامش، پایان آن ندامت و پشیمانی است بر کار و راه خود ادامه دهید، دندان‌ها را محکم (برای نبرد با دشمن) فشار دهید به هر صدائی توجه نکنید، اگر موافقت کنید، گمراه می‌سازد و اگر رها نمائید خوار می‌گردد».

آیا شایسته نیست که صادرکنندگان قطعنامه کنگره بغداد کمی به خود آیند و هر نوع صلح و سلم را اسلامی و هر نوع مخالفت با صلح را نشانه بنی و طغیان تلقی نکنند و به خاطر بیاورند که خلیفه دوم عمر بن الخطاب هر صلحی را نمی‌پذیرفت و صلحی که مایه ذلت و خواری بود، و دشمن آن را تحمیل می‌کرد رد می‌نمود و می‌گفت: لا تُعْطَى الدنْیَةُ فی دیننا (۳)

(۱) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۰۴.

(۲) نهج البلاغه چاپ عبده خطبه ۱۱۸. و نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۱۲۱

(۳) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۱۷.

که بدانیم هر دو اردوگاه شرق و غرب برای بسازش کشاندن انقلاب اسلامی از آن حمایت می‌کنند و تمام رادیوهای بیگانه و امپریالیستی، به ترویج آن می‌پردازند اگر این صلح، یک صلح پایدار و انسانی و اسلامی و دور از خدعه و حیل بود، هرگز ایران اسلامی، از آن به آسانی نمی‌گذشت.

نظام بغداد کرارا پیمانهای را امضاء کرده و هنوز مرکب آن خشک نشده، یک جانبه آن را نقض کرده است آیا با این وضع باز شما اصرار می‌ورزید که با او صلح کنیم؟!؟

این جا، جای استدلال به آیه و ان جنحوا للسلام نیست، بلکه باید بر یک اصل اسلامی که رسول گرامی آن را در غزوه احد فرمود تکیه کرد حضرت فرمود: ان المؤمن لا یلدغ من جُحْر مرتین (۱) مؤمن از یک سوراخ بیش از یک بار گزیده نمی‌شود.

این جا باید به یاد گفتار امیرمؤمنان در باره خدعه اهل شام افتاد، آنگاه که «قاسطان» برای برقراری آتش بس، و بستن پیمان موقت و ارجاع مسأله به حکمین، قرآنها را بر سر نیزه‌ها کردند، و امام حق را مجبور به صلح نمودند و سرانجام مزه تلخ و ناگوار آن صلح تحمیلی را همه مسلمین چشیدند، امام در این شرایط فرمود:

هَذَا امْرَظَاهِرَةٌ اِیْمَانٍ وَاِبَاطِنَةٌ عَدْوَانٍ وَاوَلَهُ رَحْمَةٌ وَاآخِرُهُ نَدَامَةٌ، فَاقْبِمُوا عَلٰی شَاۡنِكُمْ، وَالزُّمُوا طَرِیْقَتَكُمْ وَعَضُّوْا عَلٰی الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ وَلَا

صلح تحمیلی و فتنه باغبه

این سخن یک اصل اسلامی است هر چند او در تطبیق آن بر صلح حدیبیه دچار اشتباه شده بود ولی اصل سخن، سخنی استوار و پابرجا است.

فنه باغیه کیست؟

فنه باغیه که دستاویز صادرکنندگان قطعنامه کنگره بغداد است از کلمات رسول گرامی (ص) می باشد که برای نخستین بار آن را در باره قاتلان عمار به کار برد، آنگاه که پیامبر به کمک یاران خود مشغول ساختن «مسجد النبی» در مدینه بودند. گروهی از اخلاص و سادگی جوان نیرومندی مانند «عمار» سوء استفاده کرده و بیش از تحمل عادی او، بر وی سنگ حمل می کردند روزی با بارگران با پیامبر روبرو شد و گفت: ای رسول گرامی مرا با حمل این بار سنگین کشتند، پیامبر در حالی که گرد و غبار را از صورت او پاک می کرد، فرمود: آنان قاتل تو نیستند تقتلك الفئه الباغیه تو را گروه متجاوز و ستمگر می کشند (۱).

از آن زمان این اصطلاح در مجتمع اسلامی پدید آمد، وقتی عمار به وسیله قوای باغی شام کشته شد ولوله ای در ارتش شام پدید آمد و آگاهان از آنان، متوجه شدند که آنان «فنه باغیه» هستند.

از نظر فقه اسلامی فنه باغیه گروهی هستند که بر امام مفترض الطاعه خروج کنند، و در این

مورد چنین می گویند:

«و اذا اتفق المسلمون علی امام فمَنْ خَرَجَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَطْلُبُ مَوْضِعَهُ حُورِبُوا وَ دُفِعُوا بِاسْهَلِ مَا يَنْدَفَعُونَ بِهِ» (۲).

«هرگاه مسلمانان بر پیشوائی کسی اتفاق کلمه پیدا کردند آن کس که از اطاعت او خارج گردد و خواهان مقام امامت باشد، با او به آسان ترین (کم خسارت ترین) صورت نبرد می کنند».

نمونه واضح این گروه، همان ناکثان جمل و قاسطان صفین، و مارقان خوارج می باشند که بر امام مفترض الطاعه خروج کردند و خواهان پیشوائی خویش گردیدند.

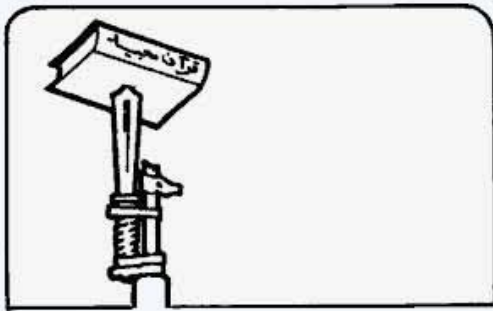
حالا این گروه تا چه اندازه در پیشگاه خدا مسئولند فعلاً وارد آن نمی شویم و در نقد تبرئه این گروه به تصور اینکه در شبهه فرو رفتند بودند، بحث نمی کنیم.

شکی نیست که تحقق یک چنین عنوان «فنه باغیه» در گروه وجود امام مفترض الطاعه است که خروج بر آن تحقق بخش عنوان «بغی» باشد.

به طور مسلم یک چنین شرایط در حکام بغداد وجود ندارد، و صدام عقلی و یوحنا عزیز مسیحی و دیگر سران حاکم بر بغداد «امام مفترض الطاعه» نبوده و هرگز از طریق تنصیب پیامبر (ص) و یا از طریق گزینش امت اسلامی بر این مقام، برگزیده نشده اند، بلکه همگان می دانیم به کمک آتش توپخانه و زور

(۱) سیره حلبی ج ۲ ص ۷۷.

(۲) المغنی نگارش ابن قدامه ج ۷ ص ۵۲۵.



هذا من عند الله ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم مما
 كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون (۲)
 «وای بر کسانی که چیزی را به دست
 می‌نویسند و می‌گویند این نوشته از جانب
 خداست تا در برابر آن بهای کمی به دست
 آورند، وای بر آنان از آنچه که نوشته‌اند و وای
 بر آنان از عذابی که کسب می‌نمایند.»
 باتوجه به این که گروه نامبرده برای کسب
 پول و مقام و یا حفظ موقعیت خویش چنین
 قطعنامه‌ای را تنظیم کرده‌اند، ما توجه آنان و
 همگانرا به نکات چهارگانه‌ای که در آیه وجود
 دارد جلب می‌کنیم آنگاه ببینیم که به حکم
 این چهار نکته، باغی کیست؟!
 ۱- آیه در موردی سخن می‌گوید که دو
 گروه از افراد با ایمان با هم به نبرد برخیزند،
 مانند مهاجر و انصار، و نظائر آن.
 ۲- وظیفه مسلمانان و به تعبیر صحیح‌تر
 وظیفه حاکم بر جهان اسلام مانند پیامبر و
 خلفاء این است که بلافاصله هر دو گروه را به
 صلح و آرامش دعوت کنند.

(۱) سوره ۴۹ (حجرات) آیه ۹

(۲) سوره ۲ (بقره) آیه ۷۹

سرنیزه و برق قدرت جهنمی، بر صدارت
 رسیده و اگر یک لحظه زنجیرها شل و سست
 شود همه عراق بر ضد آنان شوریده و سرزمین
 عراق را از لوث وجود یک چنین حاکمان
 ستمگر- که تاریخ عراق نظیر آن را به خاطر
 ندارد- پاک می‌سازند.

بغی به صورت دیگر

در این جا نوع دیگری از بغی و تجاوز
 داریم که قرآن آن را در آیه یاد شده عنوان کرده
 و می‌فرماید:

«و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
 بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التي
 تبغى حتى تقضى الى امر الله فان فاءت فاصلحوا
 بينهما بالعدل و افيظلوا ان الله يحب المقسطين
 (۱)»

«اگر دو گروه از افراد با ایمان با هم به
 نبرد پرداختند نخست میان آنان صلح برقرار
 کنید و اگر یکی بر دیگری تجاوز کرد با
 تجاوزگر بجنگید تا به حکم خدا بازگردد و اگر
 به حکم خدا بازگشت در میان آنان با عدل و
 داد، صلح را برقرار کنید، و عدالت را بر پا
 نمائید خداوند دادگران را دوست دارد»
 به عقیده نویسندگان قطعنامه چون ایران،
 صلح را نمی‌پذیرد پس به حکم این آیه تن در
 نداده و از گروه «بغات» بشمار می‌رود.
 ما توجه این گروه خود فروخته را که مطابق
 نظر حکام بغداد سخن می‌گویند، و مصداق
 واضح آیه یاد شده در زیر می‌باشند، به نکاتی
 چند جلب می‌نمائیم. قبلاً به مضمون آیه توجه
 فرمائید:

فويل للذين يكذبون الكتاب بايديهم ثم يقولون

صلح تحمیلی و فتنه باغی

۳- اگر متجاوز بر تجاوز خود بر گروه مؤمن ادامه داد، باید با متجاوز جنگ کرد تا به حکم الهی گردن نهد.

۴- هنگام برقراری صلح باید عدل و قسط را رعایت کرد.

اکنون در باره این چهار نکته که آیه حامل آن است کمی دقیق شویم.

۱- مشاهده می‌کنیم که این نبرد باید میان دو گروه از افراد با ایمان باشد، و واقعا دو طائفه مؤمن با هم به نبرد برخاسته‌اند در حالی که جنگ ایران و عراق، نبرد میان یک دولت و ملت مسلمان بپا خاسته که زنجیر استعمار شرق و غرب را گسسته و برای برقراری حکومت اسلامی و تطبیق شریعت خدا بر مجتمع تلاش می‌کنند. با دولت جبار و ستم‌پیشه عراق است.

نبرد میان آنان، و حزب بعث است که اشتراکیت را از شرق و قومیت را از صهیونیسم گرفته و حزبی را تشکیل داده است که اگر مدتی بر سر کار باشد دیگر از شئون اسلامی و مراکز دینی، خبری نخواهد بود، و چیزی نخواهد گذشت که شرف و حیثیت و تمام کرامت ملت مسلمان عراق بر باد خواهد رفت.

آیا با این وضع امضاء کنندگان قطعنامه می‌گویند که این نبرد میان دو طائفه اسلامی است؟ یا جنگ میان اسلام و کفر بعثی است، هرگاه این حزب خونخوار نابود شود و ملت عراق را به حال خود وا گذارند، ملت‌های ایران و عراق در اوج اخوت قرار گرفته و برای بازسازی هر دو کشور، همدیگر را یاری می‌دهند.

۲- فرض کنیم که جنگ میان دو ملت

مسلمان است ولی یاد آور می‌شویم که بلافاصله بعد از آغاز تجاوز و شروع بفی، باید مسلمانان و یا حاکم اسلامی به فکر برقراری صلح باشند، اکنون سؤال می‌شود آیا از روزی که سردار پنداری قادسیه تجاوز خود را آغاز کرده و در مدت کمتر از ۴۸ ساعت، قسمتی از خاک ایران را از غرب تا جنوب اشغال نموده و با ویران کردن آبادیها و شهرکها و شهرها، و کشتن پسر و جوان و کودک، ارتش خود را بر کیلومترها از خاک ایران مسلط ساخت، و خود را سردار قادسیه و ملت ایران را مجوس قلمداد نمود.

در چنین لحظه و روزی یک نفر از میان شما حاضران در کنگره به فکر صلح افتاد و طرفین را دعوت به صلح نمود؟ یا به جای دعوت به صلح و صفا، همگان مؤید متجاوز و معین باغی بوده و از هیچ نوع کمک به متجاوز خودداری نکردید.

آری از روزی که متجاوز خود را ناکام دید و ضربات جوانان اسلام، او را به عقب نشینی وادار نمود، کم کم دم از صلح و تصالح زد، و کار به آنجا رسید که حاکم عقلی اعلام کرد که یا جنگ تمام عیار و یا صلح تمام عیار.

در این موقع بود که «وعاظ السلاطین» به امر صاحبان سلطه راهی بغداد شدند. و پس از خرابی شهرها و آبادیها و قتل هزاران انسان بی‌گناه، از صلح و تصالح، و در حقیقت از تسلیم ایران دم زدند، آنهم برای نجات صدام متجاوز.

آیا با این وضع واقعا شرم آور نیست که حضار کنگره خود را جزو مخاطب آیه بدانند و

بگویند خدا بر ما دستور داده است که «فاصلحوا بینهما» پس چرا حالا به فکر ایجاد صلح افتادید نه در آغاز جنگ و حملات وحشیانه صدام.

۳- قرآن اگر به مسلمانان دستور می‌دهد که صلح را میان دو گروه برقرار سازید، ولی می‌افزاید که با باغی و ستمگر و آغازگر جنگ و آتش افروز حرب، جنگ کنید آنجا که می‌فرماید:

فقاتلوا التی تبغی حتی تفسی الی امرالله آیا شما ای حاضران کنگره و یا دولت‌های شما لحظه‌ای با این متجاوز، جنگ و نبرد کردید؟ آیا لا اقل یاد داشت اعتراضی در این مورد تسلیم او نموده‌اید؟ آیا روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را با او محدود نموده‌اید آیا، آیا، آیا؟

با این وضع چگونه خود را مخاطب آیه دانسته و صدام خونخوار را طالب صلح و ایران عزیز اسلامی را فتنه باغی می‌دانید؟

۴- قرآن اگر دعوت به صلح می‌کند بر عدل و قسط در همین آیه اصرار می‌ورزد و می‌گوید: فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المفسطین از طریق عدل و داد، و ایجاد قسط میان دو گروه، صلح را برقرار کنید و خدا دادگران را دوست می‌دارد.

در این جا سئوالی مطرح می‌شود که شرایط این صلح چیست؟ آیا دعوت به صلح بدون روشن شدن شرایط آن، دعوت به صلح عادلانه است.

آیا صحیح است که مردی که قاتل هزاران انسان بی گناه و موجب ویران گردیدن دو کشور شده و دست او تا مرفق در خون جوانان

صلح تحمیلی و فتنه باغی

اسلام فرو رفته است مجازات نشود و برای نجات او، صلح و سازش مطرح گردد؟!!

آیا صحیح است که ایران اسلامی دست این جنایتکار را بفشارد، و اصول اسلامی و تعالیم حیات بخش آن را زیر پا بگذارد؟!!

ایران نه آغازگر جنگ بود و نه خواهان ادامه آن است، بلکه ایران خواهان صلح عادلانه می‌باشد، صلحی که با موازین اسلام تطبیق کند و گفتار رسول گرامی در آن صلح تحقق پیدا کند، آنجا که می‌فرماید:

لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر مشتمع (۱).

هر گز امتی که بدون کوچکترین تردید، حق ناتوان را از قوی نگیرد، روی خوش نمی‌بیند.

و یا گفتار امیرمؤمنان زیربنای آن صلح را تشکیل دهد آنجا که می‌فرماید:

وایم الله لا نصفن المظلوم من ظالمة و لا قودن الظالم بخزامتیه حتی آورده منهل الحق وان کان کارها (۲).

در این جا دامن سخن را کوتاه ساخته و بزرگترین تذکار کتاب آسمانی را وجهه نظر خود و حضار کنگره قرار می‌دهیم

تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا (۳)

پایان

(۱) نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۵۳

(۲) نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۱۳۶

(۳) سوره ۲۸ (تقصص) آیه ۸۳